

در باره ملت و ملی و ملیت

دکتر علی راسخ افشار



در شماره ۱۳۸ ماهنامه طرحی نو، شهریورماه ۱۳۸۷ خورشیدی، ارگان شورای موقت سیالیستهای چپ ایران، تحت عنوان «پیام به چهاردهمین کنگره حزب دموکرات کردستان ایران» مطالبی آمده بود که انگیزه ای شد که در رابطه با مقوله های مردم، ملت، ملیت و ملی توضیحاتی داده شود.

پیش از پرداختن به آنچه در زیر می آید لازم به تذکر است که جز در مورد مقوله ملیت و آنچه در باره آن قلمی می شود، توضیح در باره سایر مقولات تنها از نظر کامل گردانیدن این نوشته است. چرا که بسیاری از دوستانی که، اعضای این تشکل هستند و من از نزدیک آنها را می شناسم خود از اساتید فن سیاست و مسائل ایدئولوژیک می باشند و نیازی به این توضیحات ندارند. نخست: از نظر جامعه شناسی و حقوق سیاسی و بین المللی بایستی چند مقوله روشن شود.

یک: دو مقوله مردم و ملت که هر دو از نظر لغوی و دستوری اسم جمع هستند با این تفاوت که واژه ملت که واژه ای عربی است در اصل لغوی هم به معنای دین و مذهب و کیش به کار می رفته و هم به معنی جمعی که پیروان یک دین هستند مانند واژه امت. (لغت نامه دهخدا)

بنا بر این واژه ملت در چهارچوب لغوی، هم موجودیت ذهنی ای را بیان می کند که اعتقاد به یک دین باشد و هم موجودیتی خارجی را که جمعیت و پیروان یک دین باشد. و به سبب همین دلالت داشتن بر جمع و جمعیت بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه که واژه ناسیون و شهروند برای ساکنان در یک کشور و سازندگان دولت و حکومت مطرح شد، ایرانیان نیز واژه ملت را که در قانون اساسی مشروطیت منعکس است معادل آن قرار دادند. (همه قدرت از ملت نشأت می گیرد و نظایر آن) چرا که میان معنای لغوی و اصطلاح سازی به نحوی از انحاء بایستی رابطه ای موجود باشد.

به هنگام تحصیل پزشکی، اساتید ما روابط میان اصطلاحات و نامگذاری ها در آناتومی و پزشکی را با واژه هانی که از کلمات یونانی یا لاتین اخذ شده بود توضیح می دادند بطوری که قابل فهم بود. اصطلاح ناسیون هم از اصل لاتین Natio. به معنای تولد و یا Nativum به معنای تولدی گرفته شده است بطوری که به نوعی خط رابطی میان معنای لغوی و اصطلاح گردیدن آن موجود می باشد.

واژه مردم که در فارسی ما از چند قرن پیش به این سو معادل people انگلیسی و یا peuple فرانسوی می باشد و معادل ... توده و نظایر آن چون خلق به کار گرفته می شود از لغت populus لاتین گرفته شده بیشتر به معنای عوام الناس به کار می رود و بویژه در فرهنگ سیاسی جوامع غربی معادل عوام و توده های بدون هویت سیاسی، می باشد و و صفت ناشی از آن واژه ی عوامانه؛ نمی تواند معادل واژه (مجموعه ی) شهروندان، که وابسته به شهر که خود آن نیز به معنا و معادل کشور است بکار رود که در رابطه با دولت و حکومت قرار دارد و با پسوند (وند) به معنای صاحب و سازنده شهر یعنی صاحب کشور است، قرار می گیرد. اینها تفاوت های بسیار ظریفی است که از نظر فرهنگ سیاسی میان ملت و مردم و شهروند وجود دارد که در بیان حقوق ملت و دولت و شهروند و حقوق بین الملل انعکاس می یابند.

و اما ملیت: در دستور زبان عربی که در فارسی هم متداول شده است با پسوند (یت) از واژه های ضمیر، حرف، قید، اسم، صفت و غیره، واژه ای می سازند که به آن اسم حاصل مصدر و یا مصدر جعلی و اسم مصدر می گویند (کتب و جزوات دستور زبان فارسی از

روانشاد استاد بزرگ و دانشمند فقید دانشکده ادبیات تهران دکتر محمد معین، جزوه شماره دو، طرح دستور زبان فارسی). اسم حاصل مصدر، همانگونه که از این نام گذاری مستفاد می شود بیان حاصل و نتیجه یک کار و یک مصدر را بازگو می کند. از باب مثال، مصدر حکم کردن را بگیریم که نتیجه آن بوجود آمدن یک حاکم و یک محکوم و یک حکم است که با اضافه کردن پسوند (یت) و یا واژه های حاکمیت و یا محکومیت و حکمیت میتوان آن را بیان کرد.

در دستور زبان فارسی هم با پسوند های گوناگونی مانند (آر چون رفتار و گفتار و یا آک، مانند خوراک و پوشاک و ترسناک و ه، مانند گریه، خنده و غیره میتوان اسم حاصل مصدر ساخت) رجوع شود به کتب دستور فارسی.

برای روشن شدن مطلب چندین مثال دیگر می آوریم مانند هویت از هو ضمیر، حیثیت از حیث حرف، شخصیت، ابدیت، ازلیت، انسانیت، آدمیت و غیره از اسم، جاهلیت، قابلیت، حاکمیت از اسم فاعل، مشروطیت، محرومیت، مرجعیت، مشروعیت، از اسم مفعول و صفت، افضلیت، اکثریت، اقلیت، اهمیت، ارجحیت از افعال التفضیل که در فارسی با پسوند تر و ترین مانند بیشتر و بیشترین، کمتر و کمترین بیان می شود، و نظایر این ها چون اشرافیت از اشراف جمع شریف.

در حقوق بین الملل پس از انقلاب کبیر فرانسه و اصطلاح شدن ناسیون و مشتقات آن و شهروند برای مردم یک کشور که دولت و حاکمیت خود را در مقام شهروند می سازند و خود صاحب اختیار خود هستند از سوئی، جابجانی و مهاجرت مردم کشوری به کشور دیگر و قرار گرفتن در محدوده حاکمیت و قلمرو دولتی دیگر مطرح گردید، از سوئی دیگر، مقوله "تابعیت" رفته رفته اصطلاحی شد در مقابل ملیت، که این مفهوم دوم بصورت بیان اصل و تبار تولدی و ارثی در آمد، و اولی بصورت فعلیت محل زندگی و شهروند کشور محل اقامت گردیدن.

در کشورهای جدید التاسیس مانند کشورهای قاره آمریکا و استرالیا و زلاند جدید و تا حدی افریقای جنوبی و در نیمه دوم قرن بیستم با مهاجرت مردم بسیاری از کشورهای آسیا به اروپا و آمریکا دو واژه ملیت و تابعیت موارد بسیاری یافت که یکی از آنها اصل و تبار انسان های مهاجرت کرده را بیان می کند و دیگری پذیرش و قبول و اعطای حقوق شهروندی کشور محل اقامت فعلی را. اصطلاح قرار گرفتن این دو واژه در دو مورد ذکر شده از سوی اکثر کشورها در چهارچوب حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده است. و این به گونه ایست که در هر مورد که ملیت هست تابعیت هم بصورت همزاد آن هست، اما داشتن تابعیت کشوری چه بسیار که جدا از ملیت وجود دارد بطوری که مهاجرین می توانند دو گذرنامه داشته باشند و از حقوق شهروندی خود در دو کشور استفاده کنند.

از مجموع توضیحاتی که در بالا آورده شد بایستی روشن شده باشد که هیچ تفاوتی نمی کند که بگوئیم "من ملیت ایرانی دارم" و یا "من از ملت ایران هستم". داشتن یک ملیت یعنی از ملتی بودن، همانگونه که سعدی می گوید: تن آدمی شریف است بجان آدمیت، که آدمیت یعنی آدمی بودن، انسانیت یعنی انسان بودن، تابعیت یعنی تابع بودن، محکومیت یعنی محکوم گردیدن و همینطور که اسم حاصل مصدر است و نتیجه کاری یا واقعیتهای را بیان می کند.

در پیامی که برای کنگره حزب کردستان فرستاده شده است. در مجموع هفت بار واژه مردم به تنهایی و یا با ترکیب "مردم ایران" بکار رفته است؛ دو بار هم واژه ملیت در ترکیب "ملیتهای اقوام ایرانی"، و در ترکیب، "پیوندهای تاریخی میان تمامی مردم و ملیت های ساکن این سرزمین" به کار رفته است که برای ما میلیون سنوال برانگیز و مورد انتقاد و غیر قابل قبول و خلاف واقع می باشد. در پیام، کاملاً از بکار بردن واژه "ملت" احتراز شده و همه جا واژه مردم را بکار برده اند که نمودار آنست که سوسیالیستهای چپ وجود ملت و مقوله ملت را از نظر حقوقی و جامعه شناسی قبول ندارند؛ در حالیکه مکرراً از ملیت های ساکن ایران صحبت می کنند.

با توضیحاتی که در بالا داده شد ملیت واژه ایست که با پسوند (یت) از واژه ملت مشتق شده است و حاکی از وجود ملت است به این معنی که بایستی ملتی باشد تا در نتیجه ی وابستگی به آن، "ملیت" معنا پیدا کند. پس نمی شود وجود ملت را قبول داشت اما ملیت و وجود ملیت های گوناگون که در رابطه با وجود ملت و ملت ها قرار دارد را ادعا کرد. اگر ملت را قبول ندارید نمی توانید صحبت از ملیت بکنید. و بر همین نسق است صحبت از کثیرالملله کردن که نمی شود اصل یا شکل واحد آن را قبول داشت اما صحبت از کثرت آن کرد. دیگر آنکه شما و بسیاری از چپهای دیگر گمان می کنید که اگر بجای مقوله ملت مقوله ملیت را بکار برید از نظر جامعه شناسی و علوم سیاسی و حقوق بین الملل تفاوتی بنیادین ایجاد کرده اید به این معنا که یک ملت می تواند دارای ملیتهای گوناگون باشد و بدین صورت از اتهام زمینه سازی برای تجزیه کشور و جدائی طلبی خلاص شوید و ما ملی ها به خیال خود اغفال کنید! و

اینهمه در حالیست که بشریت دوران ملوک الطوائفی را پشت سر گذاشته است. در دوران قرون وسطی در سرزمین هایی که با سیاست بیسمارک و پس از آن به وحدت رسید و شکل متحد آنکه امروزه آلمان نامیده می شود حدود تا چهارصد و پنجاه حاکمیت ریز و درشت وجود داشت و بگونه ای، ایتالیا و فرانسه و دیگر کشورهای اروپا سرنوشتی شبیه به آن داشتند و چه جنگها که میان اقوام گوناگون ساکن این مناطق و میان آن ها با یکدیگر رخ نمی داد تا رفته رفته بشریت این قاره به این نتیجه رسید که ترقی و پیشرفت در وحدت و اتحاد مردمی است که با یکدیگر دارای قدرمشترک های بسیاری هستند و با پایان دو جنگ جهانی می بینیم که در اروپا حتی مرز کشور ها را هم تا حد وسیعی نادیده می گیرند تا جایی که بالاخره کار در جهت وحدت قاره از همه جهت پیش می رود.

حالا عده ای ایرانی گمان می کنند این خیلی شیک و مترقی و نشان روشنفکری است که به ملوک الطوائفی و خان خانی بر گردیم، یعنی آن چیزی که آرزوی دیرین جهانخواران است، بدین معنی که مجموعه ای از . . که در منطقه یک سلسله کشورهای کوچک و ضعیف بوجود آید که از هر جهت نیازمند آنها باشند و آنها می توانند با منطقه نفوذ قرار دادن آنها به غارت و چپاول استعماری خود ادامه دهند و اصل تفرقه بی انداز و حکومت کن را پا برجا سازند در حالیکه خود روز به روز متحد تر می شوند و دنیا بجای روبه رو بودن با ناسیونالیسم اکنون با کتیننتالیسم رو به رو است. گویا اینان کشت و کشتار مردم هند را پس از تقسیم شبه قاره هند به جمهوری های هند و پاکستان و جنگهای این دو کشور را با یکدیگر و جنگهای سوریه و لبنان و جنگهای مردم منطقه بالکان و جنگ و ترور اقوام گوناگون افغانستان را نادیده می گیرند که می خواهند جنگ ترک و فارس و کرد و عرب زبان و بلوچ و ترکمن را در ایران راه بی اندازند. آنها میان مردمی که قرنهاست در نهایت صلح و صفا کنار یکدیگر زندگی کرده اند و تاریخ و سرنوشت مشترک دارند.

این را بایستی پذیرفت که به ساکنان این سرزمین که از مرکز کشور و مراکز ایالات و استانها دور بوده اند چه در دوران قاجارها و چه در حکومت پهلوی ها ظلم و ستم بسیار چه از سوی حاکمان و ایلخانان که از مرکز منصوب می شده اند و همچنین از دولت مرکزی هم بسیار ستم رفته است و ژاندارم ها و مأموران دولت مرکزی بسی ظلم و ستم کرده اند. اما میدانیم و دیده و می بینیم که قدرتمردان این مملکت به مردم پایتخت و مراکز استانها و بطور کلی به توده مردم این مملکت حالا دارای هر دین و مذهب، از شهری و دهاتی، از زن و مرد، از هر قوم و طایفه زور گفته و به حقوق این مردم تجاوز کرده اند که هنوز هم ادامه دارد. علاقه مندان به این مردم و به سعادت و رفاه و آسایش آنها در چهار گوشه کشور بایستی به خواستهای مردم توجه کنند و بکوشند که آنها را گام بگام تحقق بخشند. از نظر ما میلیون، نه ایران کشور کثیرالمله ایست و نه در آن ملیت های گوناگون زندگی می کنند.

ایران کشوری است که ساکنان آن دارای مذاهب و ادیان گوناگون و لهجه ها و زبان های گوناگونی می باشند. مانند بسیاری از کشورهای دیگر. شما چپها خوبی میدانید که نه فقط از نظر زیربنای اقتصادی تاریخ تمدن بشر دورانهایی را طی کرده است بلکه از نظر روبنایی هم نظام حاکمیت در طول تاریخ بشر دچار تحول شده است.

دوران حاکمیت های قومی، چه محدود و چه گسترده آن سپری شده است. نه امروز صحبت از حاکمیت قوم ماد است و نه حاکمیت قوم پارس و یا پارت ها و یا ساسانیان در ایران و نه صحبت از حاکمیت خان لر و امیر عرب و خان قانئات. امروز حاکمیت ملت و دولت منتخب آن و حقوق شهروندی آحاد مردم مطرح است. اینکه در محدوده هائی جغرافیائی یک کشور اقوام گوناگونی زندگی می کنند ویژه ایران نیست. در سراسر کره زمین این چنین بوده است. منتهی هر چه مردم مناطق گوناگون پیشرفته تر و بیشتر به قدر مشترک های انسان ها با یکدیگر اشراف پیدا کرده اند بهمان نسبت صلح و صفا و حاکمیت ارزش های انسانی و نوع دوستی میان آنها عمیق تر شده است و دوران ملوک الطوائفی و خان خانی به دوران تحقق کشورها و ملتها و دولتها تحول یافته و عصر فراملی و سازمان ملل متحد و پذیرش حقوق بشر و حقوق بین الملل دهه ها است فرا رسیده است.

در این پیام باز می خوانیم، و از جمله آمده است "حقوق انسانی، ملی و فرهنگی هم میهنان کرد" و باز چند خط پائین تر آمده است "حقوق ملی و فرهنگی ویژه اقوام و ملیت های مختلف ایران" اینجا این سنوال مطرح می شود: که حقوق ملی و فرهنگی ویژه اقوام و ملیت های مختلف ایران چیست؟ اگر منظور از حقوق ویژه اقوام ایرانی این است که در درون یک قوم و ایل و عشیره و طایفه همان حقوق و رسم و رسوم حاکمیت قوم و قبیله ای حکمفرما شود که همان ملوک الطوائفی است که دوران آن گذشته است و خواستن تحقق مجدد آن، ارتجاع محض است. آنچه بشریت امروز به آن رسیده است حقوق شهروندی است که از جمله در منشور

حقوق بشر منعکس گردیده است که تمامی مردم و ساکنان کشور بطور مساوی از آن بایستی برخوردار باشند و هیچکس امتیاز و حقوق مضاعف ندارد و بر اساس آن حقوق قومی و مذهبی و بهر حال هر گونه حقوق سنتی دیگر منتفی و منسوخ شده است. دیگر مفتی اعظم سنی عثمانی حق ندارد فتوا دهد که خون ایرانیان شیعه مباح است چرا که هر نوع عقیده ای چه دینی و چه مسلکی طبق مواد حقوق بشر و اگر در تناقض با آن نباشد، آزاد است. این از جمله حقوق شهروندی اقوام و تیره های ایرانی از کرد و لر و بلوچ و آذری و ترکمن و عرب زبان است که آنگونه که می خواهند لباس بپوشند و اگر می خواهند در مدارس خود تدریس بزبان محلی آنها باشد مشروط بر این که زبان مشترک و سراسری فارسی که زبان مشترک مردم این مرز و بوم است هم آموخته شود و بهر حال به آنگونه عمل کنند که می خواهند که این از حقوق شهروندی آنها است. علاوه آن که بایستی از سطح روستا تا سطح استان مردم هر منطقه در انجام امور محلی خود از طریق حاکمیتی که خود آن را انتخاب کرده اند تصمیم بگیرند.

آنچه ما ملیون در یک نظام فدرال با آن مخالفیم این است که نظام فدرالی در کشور با رعایت محدوده قومی تحقق یابد. در دموکراسی های فدرال ممالک پیشرفته، نه در سطح حکومت مرکزی و نه در سطح حکومت محلی فدرال، هیچ شهروند در پی این نیست که این کاندیدای ریاست جمهوری، یا فرماندار و نخست وزیر استان و یا کاندیدای نمایندگی در کدام بخش کشور تولد یافته، دارای چه دین و مذهبی است.

اگر دموکراسی و آزادی و حاکمیت قانون و تحقق حقوق شهروندی و تساوی حقوق یکایک شهروندان ایرانی را از زن و مرد، شهری و روستائی، دارای هر گونه وابستگی طبقاتی و قومی و مذهبی که باشند می خواهیم بایستی رعایت همه اصول متداول در کشورهای دارای نظام پارلمانی فدرال و جمهوری را در ایران بنمائیم. اقوام ایرانی حقوق ویژه ای ندارند چرا که این با تساوی حقوق یکایک ایرانیان ناسازگار است.

در خاتمه بایستی این گله را از دوستان سوسیالیست چپ ایران بکنم که انتظار نمی رفت اینگونه نوشته ها از آنهایی که که وارد به مسائل و مقوله های سیاسی و اجتماعی هستند انتشار یابد. این یک بی دقتی در بکار بردن مقوله های سیاسی - اجتماعی است که گمان ندارم اتفاق نظر در تدوین این پیام میان سوسیالیست های چپ وجود می داشته است. در انتظار برخورد منطقی سوسیالیستهای چپ با این نوشته هستم.

پاینده ایران

دکتر علی راسخ افشار - آذر ماه ۱۳۸۷

عصر نو

www.asre-nou.net